



پژوهشی در آرایه‌های بیانی قرآن و تأثیر آن در تربیت و هدایت انسان

(تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۱۳ تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۱۵)

وفادار کشاورزی*
سوسن زارع**

چکیده:

یکی از شیوه‌های بیان در قرآن، استفاده از آرایه‌های ادبی تشبیه، استعاره و کنایه برای تربیت و هدایت نوع بشر و به تعقل و تفکر و داشتن اوست. تصاویر بیانی که از این طریق پدید آمده به بیان زندگی انسان، رابطه او با جهان هستی، فرجام کار او، احوال بهشت و جهنم و نعمت‌ها و نعمت‌های آن دو، طرح قصه‌های عبرت‌آموز و اموری از این دست، پرداخته است. در این جستار، به روش توصیفی تحلیلی و با بررسی آیاتی از قرآن، کاربردهای مختلف شیوه‌های بیانی، بررسی شده و در ضمن پرداختن به هر یک از آرایه‌ها از لحاظ ادبی و برداشت تربیتی - هدایتی از آن‌ها به تحلیل هر یک پرداخته شده است. نتیجه بحث نشان می‌دهد که طرز بیان قرآن در تربیت و هدایت انسان این گونه است که تمام فضایل و رذایل اخلاقی از طریق تصویرسازی در متن قرآن، به نیکویی ترسیم شده و زیبایی اخلاق پسندیده و پستی رفتارهای ناپسند در پیش چشم انسان مجسم شده تا از آن درس زندگی بیاموزد و آن را سرمایه حیات دنیوی و سعادت اخروی خویش قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، آرایه‌های بیانی، تربیت، هدایت.

سال دوم
شماره یکم
پیاپی: ۳
پاییز و زمستان
۱۳۹۷

* استادیار در رشته زبان و ادبیات عرب علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول) vafadarkeshavarz@gmail.com
** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده مطالعات تطبیقی قرآن شیراز s.zare7525@gmail.com

۱. مقدمه

یکی از جنبه‌های شایان توجه در متون ادبی، چگونگی به کار بستن آرایه‌های بیانی و تصویرپردازی از این طریق است، آن‌چنان‌که مخاطب بیشتر و شدیدتر مورد تأثیر قرار گرفته، معناها و مفاهیم موجود در متن را بادل و جان خویش پذیرا باشد. از این منظر متن قرآن کریم با فصاحت و بلاغت در اوج قرار دارد و یکی از جنبه‌های اعجاز بلاغی آن شیوه بیان و تصویرپردازی از طریق آرایه‌های ادبی تشبیه، استعاره و کنایه است.

حدّ صحیح بلاغت نیز در کلام آن است که آنچه را شنونده از کلام انتظار دارد برای او برآورده سازد و کلام در اندیشه او به صورت یک برداشت و باور و در دل یا قلب او به صورت یک وجدان درآید (بنت الشاطی ۱۳۷۶: ص ۹۵). از این رو مفهوم اعجاز بلاغی به معنای محدود شدن به مطالب بلاغت در حوزه معانی، بیان و بدیع نیست بلکه فراتر از آن به علل تأثیرگذاری بر جان و روان که در اختیار بشر نیست نیز می‌پردازد. (الکواز ۱۳۸۶: ص ۲۲) بر همین اساس، شناخت جنبه‌های بیانی قرآن، به‌ویژه چگونگی به کار بستن آرایه‌های ادبی در مسیر تربیت و هدایت انسان، امری ضروری می‌نماید.

از جنبه‌های مختلف ادبی، بیانی و تصویرپردازی هنری قرآن، پژوهش‌های بسیاری هم به زبان عربی و هم به زبان فارسی انجام گرفته است که علاوه بر کتب بلاغت، طرح چنین موضوعاتی در نوشته‌هایی جدید نیز صورت گرفته است؛ آثاری چون «الاسلام والفن» محمود بستانی، «التصویر البیانی» ابوموسی محمد، «الاعجاز البیانی للقرآن» عایشه عبدالرحمن بنت الشاطی، «التصویر الفنی فی القرآن» سید قطب و آثار دیگری مانند «سبک‌شناسی اعجاز قرآن» از محمد کریم الکواز، «کارکرد تصویر هنری در قرآن کریم» از عبدالسلام احمد الراغب و «جلوه‌های تصویر آفرینی در قرآن» از حمید محمدقاسمی و دیگر آثاری که به صورت مقاله نگاشته شده است مانند: «کاربرد کنایه در پرتو آیاتی از قرآن کریم» روح‌الله نصیری، «انتقال معنا از طریق تصویرسازی ذهنی در جزء سی‌ام قرآن کریم» جلیل‌الله فاروقی هندوالان، زهره آسوده و عبدالکریم حقدادیو، «بررسی فن داستان‌نویسی در قرآن کریم از دیدگاه سید قطب و محمود بستانی».

در این مقالات و تحقیقات معمولاً در زمینه آرایه‌های بیانی قرآن و تصویرگری آن صحبت شده و چگونگی کارکرد شیوه بیان آرایه‌های ادبی قرآن در رشد انسان مغفول مانده است، اما در پژوهش حاضر بناست که با نگاهی نو به نکات تربیتی و هدایتی این طرز بیان قرآنی بپردازیم تا از این رهگذر به شیوه بیان و مشخصه‌های تصویرپردازی قرآن از خلال تشبیه، استعاره و کنایه دست‌یابیم و نکات اخلاقی، تربیتی و هدایتی را که در قالب این شیوه بیان برای انسان ارائه نموده، استخراج نماییم، با طرح این پرسش که تأثیر آرایه‌های بیانی و تصویرپردازی‌های قرآن بر روان انسان در جهت تهذیب اخلاق و اصلاح و تربیت وی چیست؟

۲. بلاغت تشبیه و کارکرد تربیتی و هدایتی آن

تشبیه عبارت است از مشارکت دادن امری با امر دیگر در معنایی و ملحق کردن چیزی به چیز دیگر است در یکی از صفات مشهورش (الهاشمی ۱۳۸۱ ج ۲: ص ۱۲). تشبیهات قرآنی خالی از تأثیر روانی بر مخاطب نیست، شاید این مسئله ناشی از این باشد که خداوند از پنهانی‌های روان بشری آگاه است. (الکواز ۱۳۸۶: ص ۳۶۰) این تأثیرات انفعالات مختلف مثل بیم و امید، عشق، نفرت، شجاعت و بزدلی و... را برمی‌انگیزد، چون خدایی که قرآن را نازل کرده همان کسی است که آدمی را آفریده و از عوامل تأثیرگذار بر او و روانش آگاه است تا به آن‌ها پاسخ گوید. (احمد الزاغب ۱۳۸۷: ص ۵۳۷)

تشبیه در قرآن تنها یک آرایش کلامی و زیبایی لفظی نیست که هدف از آن تنها ایجاد مشابهت میان اشیا باشد، بلکه قرآن به کمک تشبیه، روح و حیات و نشاط به کالبد الفاظ می‌دمد و معانی ذهنی را به صورت‌هایی مجسم و زنده در قالب تصاویری بدیع به نمایش می‌گذارد، البته در این میان از عنصر هنر و زیبایی و نظم و موسیقایی کلام غافل نمی‌شود و همه را کنار هم در نهایت هماهنگی و زیبایی مورد استفاده قرار می‌دهد. (محمدقاسمی ۱۳۸۷: ص ۶۸) اکنون تعدادی از آیات قرآن کریم که در آن‌ها آرایه‌ی تشبیه به کاررفته است مرور خواهیم کرد.

یکی از نمونه‌های قابل ذکر در این موضوع، تشبیه حاملان تورات که از آن چیزی در نمی‌یابند به درازگوشی است که تنها حامل کتبی است و از مفاهیم آن آگاه نیست: *مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کند، (آن را بر دوش می‌کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد) (جمعه/۵) تشبیه تمثیل، بازتاب بزرگ‌تری در معانی ایجاد می‌کند و ارزش معانی را بالا می‌برد و قدرت تحریک انسان را چندین برابر می‌سازد. اگر تمثیل ستایش باشد دل‌پذیرتر و اگر نکوهش باشد درد خیرتر خواهد بود. در اینجا مشبه کسانی هستند که مکلف به تورات شده‌اند و در آن نیندیشیده‌اند و مشبه به الاغی است که کتاب‌های سودمندی را حمل می‌کند و از آن بهره‌ای نمی‌برد (الهاشمی ۱۳۸۱: ص ۵۴)، وجه شبهه برگرفته از احوال الاغ است (الکواز ۱۳۸۶: ص ۳۶۸) و آن محرومیت او از سود بردن به بهترین سود دهنده‌ها با وجود همراه بودن با آن است. (سیوطی ۱۳۶۳ ج ۲: ص ۱۴۱) «لم یحملوها» به این معناست که ایشان به آن اسفار (کتاب‌ها) تجاهل ورزیده و از حدود و امرونی آن اعراض کرده‌اند تا جایی که همانند خری شده‌اند که اسفار بر پشت خود حمل می‌کند و از آن اطلاعی ندارد. تشبیه در این آیه، در مورد تلاوت کننده خود قرآن نیز در صورتی که معنای آن را نفهمد و فقط در پی قرائت و حفظ آن باشد صدق می‌کند و مثل حمار برای او نیز بکار می‌رود. (ر ک: بغدادی ۱۳۷۴: ص ۳۲۹)

این که چرا کلمه‌ی حمار به کار رفته؛ ظاهراً علت آن این است که «دراز گوش» شهرت فراوانی در حماقت و نادانی دارد به این جهت، هر گاه می‌خواهند ضرب‌المثلی برای حماقت شخصی بزنند، وی را به «حمار» تشبیه می‌کنند. کتاب آسمانی که باید باعث هدایت انسان‌ها به سوی حقیقت شود و واقعیت را برای آن‌ها نمایان کند، چه بسیارند کسانی که تنها زحمت حمل و نقل آن را می‌کشند و بهره‌ای از آن نمی‌برند همواره انوار هدایت از ناحیه خداوند است؛ اما قابلیت‌ها را ما خود باید به وجود آوریم. باران در طبع لطیفش خلاف نیست، اما چنین نیست که بر هر زمینی ببارد، گل بروید؛ بلکه بستگی به نوع زمین دارد. اگر زمین شوره‌زار باشد، جز خس و خار نمی‌روید؛ ولی اگر زمین آماده‌ای باشد، قطعاً گل می‌روید. (مکارم ۱۳۸۲ ج ۲: ص ۲۷۰). انسان با شنیدن چنین تمثیلی از آن عبرت می‌گیرد و در راه هدایت، استوارتر گام برمی‌دارد، زیرا در غیر این صورت خود را نه دانشمند و محقق بلکه چارپایی می‌بیند که تعدادی کتاب بر پشتش نهاده‌اند و او از محتویاتش هیچ آگاهی ندارد.

در آیه «كَانَ هُمْ حَمْرًا مُسْتَنْفَرَةً» ﴿فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾ اگر به حالت روانی که مراد آیه است توجه کنیم، تصویری از بیم و هراس مشرکان از مواعظ دینی و اعراض از آن را می‌توان ترسیم کرد. «فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»: مقصود خدا از قسوره شیر است و نیز گفته شده است: «قسوره به معنای تیراندازی است که شیر را شکار می‌کنند» و اصل معنای آن «الأخذ الشدید، سخت گرفتن» و از ریشه‌ی قسره قسرا (مجبور ساخت او را) است. (بغدادی ۱۳۷۴: ص ۳۴۰)

کفار از هر آنچه آنان را دعوت به تفکر در خلقت خود و جهان هستی می‌نمود گریزان بودند و هر گاه با آیات روح‌پرور قرآن مواجه می‌شدند به سرعت از آن می‌گریختند گویا نیرویی در اعماق وجودشان بود که آنان را به فرار از این دعوت آسمانی فرامی‌خواند. (محمد قاسمی ۱۳۸۷: ص ۲۰۵) آن‌هم نه برای چیز دیگری، بلکه فقط برای این که آنان دعوت به سوی ایمان شده‌اند. (سید قطب ۱۳۵۹: ص ۳۴۲) عواملی مانند، «لجاجت»، «حماقت»، «تعصب بی‌جا» و «جهالت» از اموری است که مانع شنیدن سخن حق و باعث فرار انسان از حق می‌شود. (مکارم ۱۳۸۲ ج ۲: ص ۳۴۱) کامل‌ترین نوع فرار در این مثال زیبا ترسیم شده است و این از شاخصه‌های فصاحت قرآن مجید است. (همان، ج ۲: ص ۳۳۹)

نمونه دیگری از این موضوع، تشبیه اعمال کافر به خاکستر بر باد رفته است: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيَّ شَيْءًا ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ» (اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی! آن‌ها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده‌اند، به دست آورند؛ و این همان گمراهی دورودراز است!) (ابراهیم ۱/۸)

همه تشبیهاتی که در قرآن آمده برای این است که یکرشته معانی و حالات گوناگونی را به سیماها و هیئت‌های گوناگون تبدیل کند. (سید قطب ۱۳۵۹: ص ۱۱۵) این آیه شریفه، در صدد بیان اعمال نیک کفار برآمده، می‌فرماید: آن‌ها چون فاقد ایمان به خدا هستند،

اعمالشان پذیرفته نمی‌شود. از این رو، بر اساس آیه شریفه احتمال این‌که اعمال نیک آن‌ها جدا از کفر و بی‌ایمانی آن‌ها محاسبه شود، مردود شمرده شده است. (مکارم ۱۳۸۲ ج ۱: ص ۳۱۳)

چون اعمالشان از روی فراموشی خدا و در حال غفلت انجام گرفته اصلاً وزنی ندارد، پوک است و بی‌وزن گویا که عمل نیست. به منزله یک ذره‌ی خاکستراست که در برابر تندباد یک روز طوفانی قرار گیرد و چیزی از آن بر جا نماند. هر چند که خود به عمل خویش دل می‌بندد و به آنچه کرده‌اند دل خوش هستند، در مقیاس آخرت نیز وزنی ندارد و خداوند اعمالشان را نابود می‌کند که به کارشان نیاید. (ثواب ۱۳۸۹: ص ۱۷۶)

اگر با جهان‌بینی توحیدی و معیارهای آن بررسی کنیم کاملاً روشن است که آن چیزی که به عمل، شکل و محتوا می‌دهد، نیت و انگیزه و هدف و برنامه آن است. اگر برنامه و هدف، سالم و قابل‌ملاحظه باشد خود عمل نیز چنین خواهد بود، ولی اگر برترین اعمال را با انگیزه‌ی پست برنامه‌ای نادرست و هدفی بی‌ارزش انجام دهیم آن عمل به کلی مسخ و بی‌محتوا می‌شود و چون خاکستری خواهد بود بر سینه تندباد. (مکارم ۱۳۷۱ ج ۱۰: ص ۳۰۹) قابل توجه است که آدم‌های بی‌ایمان، انگیزه‌های معنوی ندارند؛ بلکه غالباً انگیزه آنان مادی است. (همو ۱۳۸۲ ج ۱: ص ۳۲۱)

همسنگ دانسته شدن ربا با دادوستد از جانب مشرکان نیز موضوع تشبیه دیگری است که به خوبی بیان شده است: «قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» گفتند: دادوستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست). (بقره/۲۷۵) تشبیه به کاررفته در این آیه قرآنی از نوع تشبیه مقلوب (واژگون) می‌باشد. اصل این بوده که بگویند: ربا مانند بیع است؛ چون سخن درباره ربا است نه درباره بیع که از آن عدول کرده و ربا را اصل قرار داده‌اند که بیع در جواز به آن برگردد. (سیوطی ۱۳۶۳ ج ۲: ص ۱۴۳)

رباخواران، همان‌ها که به وسیله‌ی رباخواری در دنیا تعادل اقتصادی جوامع را بر هم می‌زنند و در نظم اقتصادی جامعه اخلال ایجاد می‌کنند، همان‌ها که با آشفته و متزلزل ساختن بنیان‌های اقتصادی جامعه زندگی فردی و اجتماعی را آشفته و ناامن می‌سازند و در نتیجه جامعه‌ای بیمار و ناسالم و نامتعادل به وجود می‌آورند. در قیامت هنگامی که از قبرها برمی‌خیزند خود تعادل ندارند همانند افراد دیوانه و مخبط بر خود مسلط نیستند گویی شیطان آن‌ها را مس کرده و دچار صرع و جنون شده‌اند که رعشه و لرزه اندامشان را رها نمی‌کند چگونگی برخاستن رباخواران از قبر در قیامت و حالت کسی تشبیه شده است که شیطان او را مس کرده باشد و در نتیجه دیوانه شده باشد. (ثواب ۱۳۸۹: ص ۳۶۹)

رباخوار عامل ایجاد فاصله طبقاتی در جامعه است؛ چون اگر رباخواری در جامعه گسترده گردد، باگذشت زمان، ثروت در نزد آنان اندوخته می‌شود و دیگران به خاک سیاه می‌نشینند. (مکارم ۱۳۸۲ ج ۱: ص ۱۵۴)

خداوند در آیه‌ای دیگر، خانه عنکبوت، سست‌ترین خانه‌ها را برای کسانی که اولیایی غیر از الله برای خویش برمی‌گزینند، مثال می‌زند: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (مَثَلِ كَسَانِي كِه غير از خدا را اولیای خود برگزیدند، مَثَلِ عنكبوت است كه خانه‌ای برای خود انتخاب کرده؛ درحالی‌كه سست‌ترین خانه‌های خانه عنكبوت است اگر می‌دانستند!) (عنكبوت/۴۱)

قرآن کریم برای نشان دادن سست و بی‌ثبات بودن پناهگاه کسانی که غیر خدا را تکیه‌گاه خود قرار داده‌اند، این صحنه را به نمایش می‌گذارد. (محمدقاسمی ۱۳۸۷: ص ۲۲۳) مثال با مثال، در این آیه کاملاً باهم منطبق‌اند. پناه بردن به لانه‌ی عنكبوت گونه‌ای از وهم است، چنان‌که پرستش بت‌ها در برابر خداوند نیز وهم است. (احمد الراغب ۱۳۸۷: ص ۲۰۹) بت‌پرستی تنها پرستش بت سنگی و چوبی نیست؛ بلکه هرگونه پرستش غیر خدا، بت‌پرستی است؛ بنابراین در عصر حاضر نیز انواع و اقسام بت‌پرستی رواج دارد؛ بت مقام، بت شهوت، بت مال و ثروت، بت هوای نفس و بت شیطان و خلاصه هر چیزی که انسان را از خداوند غافل کند. (مکارم ۱۳۸۲ ج ۲: ص ۱۶۲) کسانی که غیر خدا را تکیه‌گاه خود قرار دهند تکیه آن‌ها بر تار عنكبوت است ولی آن‌ها که بر ایمان و توکل بر خدا تکیه می‌کنند تکیه بر سد پولادین دارند. (همو ۱۳۷۱ ج ۶: ص ۲۷۸)

ابن قیم درباره این تمثیل زیبا و گویا می‌گوید: این مثال از بلیغ‌ترین و گویاترین آیات به شمار می‌رود که هدف از آن ابطال شرک و تحقیر مشرکان و به سخره گرفتن اعتقادات و اندیشه‌های آن‌هاست و بیانگر آن است که شیطان آن‌ها را چنان به بازی گرفته است که همانند مهره‌ای در اختیار اطفال و یا بی‌اختیارتر از آن گردیده‌اند. (ابن قیم ۱۹۸۱: ص ۴۷) سید قطب می‌گوید: این مثال تصویری است شگفت و حقیقی از حقیقتی که در این دنیا به چشم می‌خورد همان حقیقتی که احیاناً مردم از آن غافل‌اند و خود نمی‌دانند به کجا روی می‌آورند، چه به دست آورده‌اند و یا چه چیزی را می‌خوانند. گاه قدرت حکومت و سلطنت آن‌ها را می‌فریبد و آن را قدرت قاهره‌ای می‌پندارند که گویا سرنوشت همه امور را به دست دارد. لذا از روی میل و رغبت و یا از سر ترس و اجبار بدان پناه می‌برند تا از حمایت آن بهره‌مند شوند و یا خود را از شر آن ایمن دارند و یا پول و ثروت ایشان را فریفته و آن را حاکم بر همه مقدرات خود می‌پندارند و با شوق و رغبت بسیاری بدان روی می‌کنند تا شاید به گمان خود از این طریق به منزلتی دست یابند و یا بر دیگران توفیق یابند؛ و یا علم و دانش آن‌ها را معروف ساخته و آن را اساس هر قدرت و ثروت و نیروی دیگری می‌پندارند. آری انسان‌ها، فریفته‌ی این قدرت‌های ظاهری (و پوشالی) می‌شوند و یگانه قدرتی را که بر همه چیز توفیق دارد و همه عالم را مسخر خود نموده است به دست فراموشی می‌سپارند؛ اما فراموش کرده‌اند که پناه بردن به چنین قدرت‌هایی که در دست افراد باشد یا در اختیار گروه‌ها یا دولت‌ها همانند پناه بردن به خانه عنكبوتی است. خانه‌ی همان حشره ظریفی که

به قدری سست و بی دوام است که نمی‌تواند پناهگاه مناسبی باشد و نه پناهنده و آن را در سایه حمایت خود حفظ کند. باید دانست جز بنیان مستحکم الهی و جز حمایت و یاری وی هیچ قدرت دیگری دوام و بقا نخواهد داشت و این حقیقت بسیار مهمی است و قرآن نیز به خوبی نقش آن را در دل‌های مؤمنان ثبت نموده است. (سید قطب ۱۴۲۵ ج ۵: ص ۲۷۳۶)

غیبت، خوردن گوشت برادر (مثل مثال‌های قبل عمل شود) خداوند زشتی و قبیح عمل غیبت را مانند خوردن گوشت برادر می‌داند و چنین می‌فرماید: «...وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ...» (...و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛) (حجرات/۱۲)

در اینجا با آن‌که کلمه‌ی «مثل» به کار نرفته، لیکن مسئله تشبیه خیلی روشن است. به طوری که ملاحظه می‌شود حتی ادات تشبیهی هم وجود ندارد، شاید علتش شدت و وضوح تشبیه باشد. (اسماعیلی ۱۳۷۷: ص ۵۵۶) غیبت در این آیه به خوردن گوشت برادر مرده خود تشبیه شده است؛ یعنی آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن اوست و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همانند خوردن گوشت بدن اوست. تعبیر به «میتا» (مرده) به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد، صورت می‌گیرد که همچون مردگان قادر به دفاع از خویشتن نیستند و این ناجوانمردانه‌ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد؛ و چه شباهت در این تشبیه به شدت زشتی عمل است و بیانگر فوق‌العاده قبیح بودن غیبت و گناه عظیم آن می‌باشد. (مکارم ۱۳۷۱ ج ۲۲: ص ۱۸۵) مراد در اینجا، برای انتقال معنای ذهنی شگفت‌آور، همین شگفتی و غرابت در تصویرگری است که متناسب با آن است. غرابت در تصویر نمایان گر غرابت در معنای ذهن است و مبالغه در تصویر به قصد نفرت از این عادت زشت است. (احمدالراغب ۱۸۷: ص ۱۷۹)

ظاهراً عمل غیبت کنندگان حرکت زبان و دهان و فک است ولی باطن آن مردارخواری است که اگر بدون توبه بمیرند، بعد از مرگ و روز «تَبْلَى السَّرَائِرِ» آن حالت آشکار می‌شود. (حقیقت جو ۱۳۹۰: ص ۱۹۰)

غیبت در حقیقت هویت شخصیت اجتماعی افراد است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که پشت سرشان چه چیزها می‌گویند و اگر خبر داشته باشند و از خطری که این کار برایشان دارد، اطلاع داشته باشند از آن احتراز می‌جویند و نمی‌گذارند پرده‌ای را که خدا روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، و گرنه اگر این پرده پوشی خدای تعالی نبود، با در نظر گرفتن این‌که هیچ انسانی منزله از تمامی عیوب نیست، هرگز اجتماعی تشکیل نمی‌شد. (طباطبایی ۱۳۷۴ ج ۱۸: ص ۵۱۳)

خداوند نتیجه انفاق‌های ریاکارانه را حبط و تباهی اعمال می‌داند و چنین می‌فرماید: «مَثَلُ

مَا يَنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَا كُنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (آنچه آن‌ها در این زندگی پست دنیوی انفاق می‌کنند، همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده (و در غیر محل و وقت مناسب، کشت نموده‌اند)، بوزد؛ و آن را نابود سازد. خدا به آن‌ها ستم نکرده؛ بلکه آن‌ها، خودشان به خویشان ستم می‌کنند) (آل عمران/۱۱۷)

بادها خدمت‌گزاران خوبی برای ساکنان زمین‌اند، اما آن زمان که آدمیان راه طغیان و سرکشی را در پیش می‌گیرند همین نعمت به نعمتی پر بلا مبدل می‌گردد و همین نسیم‌های روح‌نواز به طوفان‌هایی قهرآمیز تغییر چهره می‌دهند. (محمدقاسمی ۱۳۹۰: ص ۴۲۳) در این آیه شریفه خداوند، تشبیه انفاق‌های ریاکارانه را که هیچ ارزش و سودی ندارد را به نمایش می‌گذارد و به زیبایی صحنه‌ای تأثیرگذار را به پیش چشم انسان می‌نماید. در این آیه از باد سوزان سخن به میان آمده است. زمخشری می‌گوید: «مراد تشبیه آنچه انفاق شده در نابودی و نیستی است بی‌آنکه نفعی به آنان برسد، به کشت به مردمی که سرمایه‌ها شده و از بین رفته و چیزی از آن باقی نمانده است؛ و تشبیه به‌کاررفته از نوع، تشبیه مرکب است.» (زمخشری ۱۴۰۷ ج ۱: ص ۵۱)

کلمه‌ی «صِرٌّ» که در اصل به معنای بستن چیزی توأم با شدت است در این آیه، «كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ» معنای شدتی است که در باد است، خواه به شکل باد سوزان باشد یا باد سرد و خشک‌کننده. (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۴: ص ۴۵۰) این واژه با صوت و طنین خود گویی صغیر مرگ باری را تداعی می‌کند که همه‌چیز را بر سر خود خرد و متلاشی می‌کند. (محمدقاسمی ۱۳۸۷: ص ۵۸)

ورود ادات بر «ریح فیها صِرٌّ» بیان‌گر آن است که کردار کافران در بی‌ثباتی مثل باد است. این معنا را حسن به محض ورود ادات بر باد درمی‌یابد قبل از آن که معنای اصطلاحات و قواعد بیان را بداند. در توصیف باد به سرما مبالغه شده و گفته شده است «فیها صِرٌّ» به جای اینکه بگوید «ریح بارده» گویی سردی عامل دیگر و مستقل از باد است. (المطعنی ۱۳۸۸: ص ۴۹۳) «وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» آن‌ها که کافر شدند به خود ظلم می‌کنند و سرمایه و نقش و مواهب انسانی خود را از میان‌بر می‌دارند و محکوم عوامل زمان و زندگی پست می‌شوند و همه‌چیز را با دیده جبر الهی و یا قهر تاریخی می‌نگرند: «وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (طالقانی ۱۳۶۲ ج ۵: ص ۳۰۰)

۳. بلاغت استعاره و کارکرد تربیتی و هدایتی آن

استعاره از ریشه «ع و ر» گرفته شده و به معنای عاریه خواستن و عاریه گرفتن است. (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۹: ص ۴۷۱) یعنی عاریه خواستن لغتی را به جای لغت دیگر. هر استعاره‌ای یک جمله‌ی تشبیهی است. استعاره و تشبیه ماهیتاً یکی هستند. در حقیقت به

قول فرنگی‌ها، استعاره تشبیه فشرده است. یعنی تشبیه را آن قدر خلاصه و فشرده می‌کنیم تا از آن فقط مشبّه‌به یا مشبّه باقی بماند. منتهی در تشبیه ادعای شباهت است و در استعاره ادعای یکسانی و این همانی. (شمیسا ۱۳۷۹: ص ۵۷) استعاره مجازی است که تصویرساز و مخیل است. مثل: «سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند.» (انوشه ۱۳۷۶: ص ۱۲۲۴) باید به استعارات قرآنی توجه کرد و از این میان دستورات هدایتی آن را مورد توجه قرارداد که در این جستار به برخی از این موارد می‌پردازیم و آن‌ها را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم. در آیه اول سوره ابراهیم (ع) استعاره‌ای زیبا آورده شده است و خداوند راه نجات از ظلمت و رسیدن به نور را چنین بیان می‌دارد: «الرَّكَّابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

(این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها (ی شرک و ظلم و جهل)، به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی)، به فرمان پروردگارشان درآوری، به سوی راه خداوند عزیز و حمید. (ابراهیم/۱)

دو واژه «ظلمت» و «نور» در معنای غیر وضعی آن دو به کار رفته است. «ظلمت» استعاره از «گمراهی» و «نور» استعاره از «هدایت» است و آن به خاطر وجود شباهت میان «گمراهی و تاریکی» و «روشنایی و هدایت» است. با توجه به این که «نور» لطیف‌ترین موجود جهان ماده است و سرعت سیر آن بالاترین سرعت‌ها و برکت و آثار آن در جهان ماده بیش از هر چیز دیگر است، به طوری که می‌توان گفت: سرچشمه همه مواهب و برکات مادی نور است روشن می‌شود که تشبیه ایمان و گام نهادن در راه خدا، به آن تا چه اندازه پرمعنی است. (مکارم ۱۳۷۱ ج ۱۰: ص ۲۶۵) در حقیقت تمام هدف‌های تربیتی و انسانی، معنوی و مادی نزول قرآن، در همین یک جمله جمع است: «بیرون ساختن از ظلمت‌ها به نور!» از ظلمت جهل به نور دانش، از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت ستمگری و ظلم به نور عدالت، از ظلمت فساد به نور صلاح، از ظلمت گناه به نور پاکی و تقوی و از ظلمت پراکندگی تفرقه و نفاق به نور وحدت. (همان: ۲۶۲)

دستور خداوند به پیامبر (صل الله علیه و آله) به روی گردانی از مشرکان در این آیه نیز نمونه‌ای دیگر از استعاره است: «فَاَصْدَعْ بِمَأْتُمِرٍ وَأَعْرَضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن! و از مشرکان روی گردان (و به آن‌ها اعتنا نکن) (حجر/۹۴) استعاره به کار گرفته شده در این آیه، محسوس به معقول است.

صدع که شکستن شیشه است و محسوس برای تبلیغ که امری معقول می‌باشد استعاره شده و جامع بین آن دو تأثیر است که از «بلغ» بلیغ‌تر می‌باشد، هر چند که به همان معنی است؛ چون تأثیر «صدع» رساتر از تأثیر تبلیغ است که احیاناً مؤثر نمی‌افتد ولی «صدع» حتماً تأثیر می‌کند. (سیوطی ۱۳۶۳ ج ۲: ص ۱۴۸) گویی خداوند هیبت و شوکت مشرکان را به

ظرفی شیشه‌ای تشبیه نموده و دعوت پیامبر را به سنگی که آن را مورد اصابت قرار می‌دهد و تأثیر بلیغ دعوت وی را نیز به شکستن آن ظرف تشبیه کرده است. این تعبیری است که با خود موجی از حرکت و حیات را به مخاطب منتقل می‌سازد. (معرفت ۱۴۱۴ ج ۵: ص ۳۴۹)

گویا پیامبر اکرم (ص) می‌خواست با آشکار کردن دعوت خود، جوّی را که در آن زندگی می‌کرد را بشکند. در حقیقت انسان باید بر اساس موقعیت‌های خویش عکس‌العمل‌های مناسبی را اتخاذ کند. آن زمان که نیرو و یا امکانات انجام عملی را ندارد با صبر و تلاش به سمت رسیدن به اهدافش گام بردارد؛ و زمانی که همه‌چیز مهیا شد با اطمینان خاطر بر دل مشکلات هجوم برد و آن‌ها را از سر راه خود بردارد. آن وقت می‌شود مصداق این آیه.

نمونه‌ای دیگر از استعاره، دعای حضرت زکریا (علیه‌السلام) با خداوند است که پیری خود را به شعله‌ور شدن موهای سرش چنین بیان می‌کند: «فَأُصِدِّعْ بِمَاتُومُرٍّ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده‌ام! (مریم/۴)

حس و خیال در ترسیم تصویر هنری در قرآن هم‌عنان هستند و حس و خیال مخاطب را تحریک می‌کند. در این آیه تصویری است که حرکت خیالی سریع یعنی شعله‌ور شدن که یک لحظه سر را فرامی‌گیرد و هیچ نقطه سیاهی در سر باقی نمی‌گذارد. (سید قطب ۱۴۲۵ ج ۴: ص ۲۳۰۲) و قوّه خیال را تحریک می‌نماید، حرکتی که حس و خیال را باهم درگیر می‌کند. (همو ۱۹۸۸: ص ۳۲) چون فراوانی موهای سفید به سرعت رو به فزونی می‌گذرد و همه‌ی سر را فرامی‌گیرد، از آن به اشتعال تعبیر شده است، مانند شعله‌ور شدن آتش که به سرعت حاصل می‌شود و این تعبیر جایگاه شگفتی در بلاغت دارد و چنین تعبیری بی‌تردید در نزد عرب رایج نبوده است. (رمانی ۱۹۷۶: ص ۸۲)

دقت در این استعاره انسان را به وجد می‌آورد، درس زیبا سخن گفتن می‌آموزد، این‌که چگونه با پروردگار خویش سخن بگوییم؛ آن هنگامی که درخواستی از خدای خویش داریم از جملات و کلماتی استفاده کنیم که هم ذوق برانگیز باشد و هم کمال تواضع و ادب در آن رعایت شده باشد؛ زیرا دنبال کردن خط انبیاء یک ارزش معنوی است. (قرائتی ۱۳۸۸ ج ۵: ص ۲۴۶)

دل‌های کافرانی که حق را نمی‌پذیرند به دستور خداوند بر آن‌ها مهر نهاده شده است که در این آیه خداوند می‌فرماید: «حَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ...» (خداوند بر دل‌ها و... آنان، مهر نهاده...) (بقره/۷) در این آیه تمثیل در کلمه‌ی «حتم» است که لفظ مجازی بر حقیقی ترجیح داده شده است. در ضمن استعاره‌ی تمثیلیه هم هست که حالات به آن تشبیه شده است. (المطعنی ۱۳۸۸: ص ۶۵۷) دل‌هایی لاک و مهر خورده، تجسیمی هنری در تصویر آفرینی قرآن که به زیبایی، تجسیم حالت کافران را به نمایش می‌گذارد. خداوند دل‌های کافران را در اینکه حق را نمی‌پذیرند به چیز محکم مهر شده‌ای تشبیه فرموده و سپس بر آن مهری اثبات کرده است،

استعاره‌ای از نوع استعاره‌ی تخیلیه (سیوطی ۱۳۶۳ ج ۲: ص ۱۵۰). می‌بینیم که دل هل را مانند یک انبار مجسم ساخته که گویا گنجینه‌ای گران‌بهاست. (سید قطب ۱۳۵۹: ص ۱۲۱)

فقدان این هدف انگیزاننده و راهنمای رفتار، توازن را از شخصیت کافران سلب و به مسیر ارضای شهوات و لذات جسمانی و دنیوی منحرف می‌کند، چنان‌که توازن انفعالی آنان را طوری به هم می‌زد که از مسلمانان، متنفر و به آنان کینه و حسد می‌ورزیدند و رفتاری تجاوزگرانه با آن‌ها در پیش می‌گرفتند و موجبات آزار ایشان را فراهم می‌آوردند. همین عدم تعادل در شخصیت کفار، باعث جمود فکری و عدم آمادگی آنان برای پذیرش دعوت الهی، یعنی توحید و درک و جذب آن بود. (عباس نژاد ۱۳۸۴: ص ۶۲)

حدومرز انفاق و بخشش را خداوند در این آیه برای انسان‌ها معلوم می‌دارد و از این‌که انفاق را ترک نکنند، به دست بر گردنتان زنجیر نکنید، بیان می‌دارد: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (هرگز دست را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای تا مورد سرزنش قرارگیری و از کار فرومانی!) (اسراء/ ۲۹)

دست‌ها رمز بخشش است و گاه در بافت انفاق درراه خدا می‌آید و گاه هم رمز بخل ورزیدن. قرآن در به تصویر کشیدن حالات انسان‌های بخیل، فردی را نشان می‌دهد که دست‌هایش با غل و زنجیر به گردش بسته شده است؛ و این حالتی است که به‌وضوح بازماندن انسان را از هر نوع فعالیت‌ی که به کمک دستان صورت می‌گیرد نشان می‌دهد. دست به گردن بستن کنایه است از خرج نکردن و خسیس بودن و خودداری از بخشش نمودن، درست مقابل «بسط‌ید» است که کنایه از بذل و بخشش می‌باشد و این‌که هر چه به دستش آید از دست خود فروریزد، به‌طوری‌که هیچ‌چیز برای خود باقی نمی‌گذارد. (طباطبایی ۱۳۷۴ ج ۱۳: ص ۱۱۴)

برخی از مردم، تصاحب پول و ثروت را فی‌نفسه هدف قرار می‌دهند و به اندوختن و ذخیره کردن آن می‌پردازند و آن را درراه خدا و منافع مردم و کمک به پیشرفت بشریت هزینه نمی‌کنند. به‌طور کلی، اسراف یا زیاده‌روی در ارضای انگیزه‌ها و ناتوانی انسان در مهار کردن و حاکمیت بر آن‌ها، به انحراف آن‌ها از اهداف حقیقی‌شان یعنی تداوم بخشیدن به زندگی فرد و بقای نوع بشر و تحقق هماهنگی انسان با محیط، منجر می‌شود؛ اما میانه‌روی در ارضای انگیزه‌ها، انسان را از فرورفتن در گرداب انحراف بازمی‌دارد؛ بنابراین، می‌توان گفت بهترین کار، همان میانه‌روی است. (عباس نژاد ۱۸۴: ص ۲۷۰)

خداوند هستی در استعاره‌ای زیبا احترام و اکرام به والدین را چنین بیان می‌دارد: «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان‌گونه که آن‌ها مرا در

کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده (اسراء/ ۲۴)

حقیقت استعاره آن است که کلمه از چیزی که به آن معروف است به چیزی که به آن معروف نیست به عاریت گرفته شود و حکمت آن اظهار مخفی و توضیح ظاهری که بسیار روشن نیست، با حصول مبالغه و یا مجموع هردو باشد «وَ اَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ» مثال آنچه کاملاً روشن نیست می‌باشد که منظور امر کردن به فرزند در مورد کوچکی کردن برای والدین از روی مهر و شفقت است. (سیوطی ۱۳۶۳ ج ۲: ص ۱۴۵) این آیه شریفه قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و فوق‌العاده احترام‌آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می‌کند خداوند به‌نوعی فرزندان را به راه نیک و عاقبتی خیر هدایت نموده است، با توجه به آیه درمی‌یابیم که در این تعبیر زیبا، گویا که فروتنی و احترام بالی است از رحمت و مهربانی که زیر پای پدر و مادر گسترده می‌گردد. قانون تجسیم با تحول و تبدیل کردن معنا به جسم، با قانون تخییل با به حرکت درآوردن این جسم فرضی در یکجا اجتماع می‌کنند. (سید قطب ۱۳۵۹: ص ۱۲۴)

خداوند چنگ زدن به ریسمان الهی را نشانه وحدت می‌داند و عمل بدان را امر می‌کند و چنین می‌فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» (و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید و پراکنده نشوید!...) (آل عمران: ۱۰۳) در این آیه شریفه، استعاره به‌کاررفته، از نوع استعاره اصلیه است که لفظ مستعار در آن اسم جنس است و استعاره محسوس به معقول است. (سیوطی ۱۳۶۳ ج ۲: ص ۱۴۸)

قرآن برخلاف پندار برخی کوتاه‌فکران، کتابی نیست که تنها به مواعظ و پند و اندرزهای اخلاقی بپردازد و تنها درصدد بهبود روابط انسانی با خدا باشد، بلکه یکی از وظایف مهم این کتاب آسمانی، اصلاح روابط و نظامات اجتماعی و سیاسی و بهبود روابط انسان‌ها و جوامع با یکدیگر است. (محمدقاسمی ۱۳۸۷: ص ۱۸۹) در جامعه‌ی بشری انسان‌ها به‌منزله‌ی اعضای یک پیکرند و چنان پیوندی بین آن‌ها برقرار است که اگر یکی در رنج باشد، اعضای دیگر همه در رنج خواهند بود. از این رو انسان‌ها حتی برای تأمین مصالح خود نیز نمی‌توانند در برابر گرفتاری‌ها و نیازهای یکدیگر بی‌تفاوت بمانند. در مورد احاد امت اسلام، موضوع رفتار حمایتی بیشتر مورد تأیید است و مسلمانان از هر نژاد و ملیتی که باشند در برابر هم دارای وظایف و حقوقی خاص هستند و به مقتضای آن وظیفه‌دارند به هم دیگر کمک کنند. در منابع اسلامی بر این نکته پیوسته تأکید می‌شود که در جامعه‌ی اسلامی پیوند میان افراد، برادرانه است و صادقانه‌ترین و عمیق‌ترین پیوندهاست. (عباس نژاد ۱۳۸۴: ص ۳۴۱)

۴. بلاغت کنایه و کارکرد تربیتی و هدایتی آن

کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن، به‌گونه‌ای که معنی آن صریح نباشد. (عمید ۱۳۷۹ ج ۳: ص ۳۰۸۳) و در اصطلاح علم بیان به کار بردن لفظی است که به‌جای معنای

اصلی آن یکی از لوازم آن معنا را اراده کنند، هر چند اراده معنای اصلی نیز جایز باشد. (الجارم بی تا: ص ۱۲۵) کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است. بسیاری از معانی را که اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم لذت بخش نیست و گاه مستهجن و زشت می‌نماید، از رهگذر کنایه می‌توان به اسلوبی دلکش و مؤثر بیان کرد. (شفیعی کدکنی ۱۳۷۵: ص ۱۴۰) همه‌ی علمای ادب بر این که کنایه از هر تصریح رساتر و شیواتر است متفق‌اند. (جرجانی، ۱۳۸۴: ص ۱۱۷). حال به تعدادی از کنایات اشاره شده در قرآن می‌پردازیم و آن‌ها را مورد تبیین و تحلیل قرار می‌دهیم.

یکی از نمونه‌های قابل ذکر در این موضوع، جواب خداوند در ادعای یهود به اینکه ادعا می‌کردند دست خداوند بسته است و هیچ قدرتی ندارد. خداوند در جواب این ادعا می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...» (و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دست‌هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوندا! بلکه هر دودست (قدرت) او، گشاده است؛ هر گونه بخواهد، می‌بخشد...) (مائده/۶۴)

هدف از کنایه در این آیه، «استدلال» است، چراکه کنایه مانند ادعای چیزی است با ارائه دلیل؛ زیرا در کنایه، انتقال از ملزوم (یداه مَبْسُوطَتَان) است به لازم (داشتن قدرت) و وجود هر ملزوم گواه بر وجود لازم خود است، چراکه جدایی لازم از ملزوم محال است و بدیهی است که دعوی حکمی به اثبات یا سلب همراه با ارائه دلیل، قوی‌تر از دعوی حکمی بدون دلیل است. در این آیه تأکید شده که دودست خداوند باز است. از این عبارت استدلال می‌شود که خدای تعالی قدرت زیادی دارد (ر ک: نصیری، کاربرد کنایه در پرتو آیاتی از قرآن). اصولاً در ادبیات عرب دست کنایه است از قدرت و دودست کنایه است از کمال قدرت و از همین جهت خدای تعالی به صورت تثنیه آورد تا به کمال قدرت خود اشاره کرده باشد. (طباطبایی ۱۳۷۴ ج ۶: ص ۴۷) دریافت‌هایی که می‌شود از این آیه شریفه داشت؛ اعتماد و اعتقاد به خداوند در تمام مراحل زندگی است و این که بدانیم همیشه دستی بالای تمام دست‌ها وجود دارد که در طوفان‌های زندگی و مشکلاتی که توان را از انسان سلب می‌کند، به خوبی نمایان است. در واقع این آیه شامل حال تمام انسان‌ها می‌شود. اینکه قدرت خدا را محدود نشمارید که از رحمت الهی دور می‌شوید، (رضایی اصفهانی ۱۳۸۷ ج ۵: ص ۱۷۱) و بدانید که خداوند کمال قدرت را دارد. (قرآنی ۱۳۸۸ ج ۲: ص ۳۳۱). اینجاست که انسان هدایت جو، هستی خویش را تحت سیطره قادری متعال می‌بیند که دستش برای انجام هر کاری باز است و در کسب رحمت و معیشت به او اطمینان و توکل می‌کند.

نمونه‌ای دیگر از که کنایه‌ای است بر قدرت خداوند که می‌فرماید: «الرَّحْمَانُ عَلَيَّ الْعَرْشِ اسْتَوَى» (خدای رحمان بر عرش استیلا دارد). (طه/۵) کنایه از فرمانروایی خدا و سلطه و سیطره‌ی او بر همه‌ی امور است، زیرا جلوس پادشاه بر تخت تداعی کننده به فرمانروایی

اوست. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳: ص ۵۴) «الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» به منظور تأکید درباره تدبیر عوالم امکانی است که جزء و رکن نظام خلقت است و بدان تصریح نموده که ساحت پروردگار همه عوالم امکانی را آفریده و برای ابد و همیشه آن‌ها را تدبیر می‌نماید و آیه دلالت بر حصر دارد و صفت فعل پروردگار است از نظر این که نعمت وجود و هستی در همه عوالم اختصاص به ساحت آفریدگار دارد و جزء و رکن ایجاد نیز گسترش نظام هستی و ادامه و پایداری آن است، هم چنان که موجودات بی‌شمار و بی‌نهایت عوالم را آفریده پیوسته و برای همیشه و ابد همه‌ی آن‌ها را تدبیر نموده همچنان نعمت هستی به‌طور مداوم همه آن‌ها را فرا خواهد گرفت. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۱۰: ص ۴۳۱). در اینجا نیز آدمی هستی خود را در برابر قدرت و سیطره خداوند رحمان ذره‌ای بیش نمی‌بیند؛ بنابراین هدایت فرستاده‌شده از سوی او را می‌پذیرد و در این مسیر گام می‌نهد.

آتش و هیزم، نمونه‌ای زیبا از کنایه که در قرآن بیان شده است و خداوند در عاقبت کار ظالمان چنین می‌فرماید: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ سَيِّئَلِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» (بریده باد هر دودست ابو لهب (و مرگ بر او باد)! هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید! و به زودی وارد آتشی شعله‌ور و پر لهیب می‌شود؛ و (نیز) همسرش، درحالی که هیزم‌کش (دوزخ) است و در گردنش طنابی است از لیف خرما (مسد/۵-۱) یکی از سبب‌های کنایه، توجه دادن به عاقبت کار است. در آیاتی که صحنه‌هایی از قیامت و عذاب را به تصویر کشیده‌اند، ضرب‌آهنگ کلمات تند و سریع و کوبنده است، به گونه‌ای که تارهای دل انسان را به سرعت به حرکت درآورده و پتک سنگین آن دل‌ها را می‌کوبد و جوی از هیجان و اضطراب می‌آفریند. (محمدقاسمی، ۱۳۸۷: ص ۱۱۷) و در این آیاتی که مشتمل بر نفرین و تهدید کفار و ستم‌پیشگان است، طنین سخت و باصلابتی حکم‌فرماست که غالباً از طول موج کوتاهی برخوردار است، خصوصاً آیه اول سوره مسد که در آن ضرب‌آهنگی به گوش می‌خورد که با محتوای تهدیدگر آیات ارتباطی ناگسستنی دارد. (سید قطب، ۱۴۲۵، ج ۶: ص ۴۰۰). این آیه برای هدایت و تربیت آدمی، عناد، لجاجت انحراف، ستیزه و مقابله با خدا و پیامبرش (ص) را به تصویر کشیده و نشان داده است که هر فرد یا گروهی دارای همان اوصاف باشند، سرنوشتی شبیه آن‌ها دارند.

خداوند در آیه‌ای دیگر نتیجه بی‌ایمانی و عهدشکنی باخدا در این دنیا و نتیجه آن را در آخرت بیان می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَآخِلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (کسانی که عهد خدا و سوگندهای خود را به بهایی اندک می‌فروشدند در آخرت نصیبی ندارند و خدا در روز قیامت نه با آنان سخن می‌گوید و نه به آنان می‌نگرد و نه آنان را پاکیزه می‌سازد؛ و برایشان عذابی دردآور است). (آل عمران/۷۷)

واقعاً آنان که پیمان خدا و ایمان خودشان را با اندک قیمتی فروختند، آنان را در آخرت از پاداش کوچک‌ترین نصیبی نیست و در روز قیامت خدا با آنان سخن نمی‌گوید و نظر رحمت به سویشان نمی‌اندازد، آنان را تزکیه نمی‌سازد و مخصوص آنان است عذابی بس دردناک. پس به دقت که بنگریم پیداست که معنای رها کردن وبی سرپرست گذاشتن را در چنین روزی با یک سیمای حسی نقش می‌زند و مجسم می‌سازد، نه با الفاظ و سخن، و لکن با نشان دادن سیمای این حرکاتی که دلالت بر آن‌گونه زبونی و خوار گذاشتن دارد که نه کلامی، نه نگاهی، نه تزکیه‌ای و نه احترامی، بلکه فقط عذاب دردناک، بس سوزان و گدازان. (سید قطب، ۱۳۵۹: ص ۶۶) خداوند به وسیله همین الفاظ آشنا، صحنه‌ی زنده‌ای خلق می‌کند که احساسات انسان‌ها را برمی‌انگیزد و عواطف آن‌ها را به جنبش درمی‌آورد.

جزای عمل اصحاب یمین در آخرت را نیز خداوند با آوردن کنایه بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَفُرُشٌ مَّرْفُوعَةٌ» (و زبانی ارجمند) (واقعہ/۳۴) «فُرُشٌ مَّرْفُوعَةٌ»، به دو معنا آمده است: ۱- فرش‌های گران‌قیمت. ۲- زن‌هایی که دارای نهایت عقل و کمال و زیبایی می‌باشند. عرب به زوجه «فراس» می‌گوید. (سید کریمی حسینی ۱۳۸۲: ص ۵۳۵) این آیه درباره‌ی یکی از مواهبی که در آخرت به گروه «اصحاب الیمین» می‌رسد اشاره دارد، مواهب مادی و معنوی که جزای اعمالی است که آن‌ها در این دنیا انجام داده‌اند. «اصحاب الیمین»، همان جمعیت سعادت‌مندی که نامه اعمالشان به علامت پیروزی در امتحانات الهی به دست راستشان داده می‌شود. (مکارم شیرازی ۱۳۷۱ ج ۲۳: ص ۲۱۹) هدف از کنایه در این آیه می‌تواند «جَدَائِبُتْ بَخْشِيدِنْ بَه کَلَام» باشد.

در آیه‌ای دیگر خداوند نفاق اهل ریا را بیان می‌کند و در وصف حال آنان چنین می‌فرماید: «هَآئِنْتُمْ أَوْلَاءَ تَحِبُّونَهُمْ وَلَا يَحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا الْقُوكُم قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعِيثِكُمْ إِنْ إِنْ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» شما کسانی هستید که آن‌ها را دوست می‌دارید؛ اما آن‌ها شما را دوست ندارند! در حالی که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید (و آن‌ها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند). هنگامی که شما را ملاقات می‌کنند، (به دروغ) می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم!» اما هنگامی که تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند! بگو: با همین خشمی که دارید بمیرید! خدا از (اسرار) درون سینه‌ها آگاه است (آل عمران/۱۱۹)

کنایه به‌کاررفته در این آیه شریفه، کنایه از صفت است، وقتی منافقان قدرت مسلمانان را مشاهده می‌کردند و خود هم بی‌قدرت گشته بودند و پیروزی‌های پیاپی‌شان را دیدند حسرت می‌خوردند که‌ای کاش ایمان می‌آوردند. (المطعنی ۱۳۸۸: ص ۶۲۰) خداوند در این آیه به مؤمنان هشدار داده است تا دشمنان خود را جزء خاصان خویش قرار ندهند و رازهای مسلمانان و نیک و بد ایشان را، در برابر این گروه آشکار نسازند، این اعلام‌خطر به‌صورت کلی و عمومی است و باید در هر زمان و در هر حال مسلمانان به این هشدار توجه

کنند. ولی متأسفانه بسیاری از پیروان قرآن از این هشدار غفلت ورزیده‌اند و در نتیجه گرفتار نابسامانی‌های فراوان شده‌اند، هم‌اکنون در اطراف مسلمانان دشمنانی هستند که خود را به دوستی می‌زنند و به‌ظاهر از مسلمانان طرفداری می‌کنند، ولی باکارهایی که از خود نشان می‌دهند، معلوم می‌شود که دروغ می‌گویند، مسلمانان فریب ظاهر آن‌ها را خورده به آنان اعتماد می‌کنند، در صورتی که آنان برای مسلمانان جز پریشانی و بیچارگی و تباهی چیزی نمی‌خواهند و از ریختن خار بر سر راه آن‌ها و به‌دشواری افکندن کار آنان کوتاهی ندارند. (مکارم ۱۳۷۱ ج ۳: ص ۶۶)

نکته دیگری که در آیه بدان اشاره شده، مسئله‌ی خشم است، انسان میل دارد با یورش به مواضعی که مانع ارضای انگیزه‌ها و یا تحقق اهدافش هستند در برابر حالت انفعالی خشم واکنش نشان دهد. قرآن، آنجا که به توصیف منافقان می‌پردازد، متذکر می‌شود که آن‌ها از شدت خشم نسبت به مؤمنان انگشتانشان را گاز می‌گیرند و بدیهی است وقتی انسان از شدت خشم انگشتانش را گاز می‌گیرد در واقع به‌جای این که رفتاری پرخاشگرانه با دیگران داشته باشد، این عمل را نسبت به خود انجام می‌دهد و به خودآزاری ولو به‌صورت سمبلیک، می‌پردازد. (عباس نژاد ۱۳۸۴: ص ۱۲۳)

پشیمانی اهل ستم را خداوند با کنایه‌ای زیبا برای اهل عبرت بیان می‌دارد و آن‌ها را از رسیدن روز حسرت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» (و به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم» (فرقان/۲۷) مراد از گزیدن دست توسط ستمگر همان حرکت مادی نیست که ممکن است آدمی آن را ببیند، چون ذاتاً ارزش و اهمیتی ندارد، ارزش حقیقی به چیزی است که با این حرکت مادی مرتبط می‌باشد و لازمه‌ی آن و نشانه و رمز آن در عرف سخن‌گویان زبان بدل گشته است، یعنی احساس پشیمانی و حسرت برگزیده و همان چیزی است که جان کافر در آن روز (روز قیامت) به پریشانی دچار می‌گردد و مراد آیه هم همین است. (الکواز ۱۳۸۶: ص ۳۳۲)

از جمله نام‌های قیامت «یوم الحسره» می‌باشد، روزی که هر کس به خاطر کمی اعمالش در آن روز حسرت می‌خورد و از کردارش پشیمان است و در چنین روزی دیگر بازگشتی وجود نخواهد داشت. ستمکاران در این روز پشیمان‌اند و این پشیمانی، بی‌فایده و طولانی است و تذکر و یادآوری گذشته است. سید قطب ۱۳۵۹: ص ۱۹۲ حسرت و پشیمانی ظالمان بیشتر و دردناک‌تر است، چون در موقعیتی هستند که دیگر فرصتی برای جبران نیست و می‌توان مبالغه در کنایه را در آیه به‌خوبی فهمید. (المطعنی ۱۳۸۸: ص ۶۲۰)

انسان در زندگی دنیوی خود باید درصدد این برآید که به خودسازی بپردازد و نسبت به گناهان و خطاهایش احساس ندامت کند. ندامت حالتی انفعالی است که از احساس گناه و

تأسف از ارتکاب آن و ملامت نفس بر آنچه انسان انجام داده و آرزو بر اینکه ای کاش آن کار را انجام نمی‌داد، ناشی می‌شود. سرزنش نفس توسط خود انسان و پشیمانی از انجام کار زشت، از عوامل مهم استواری شخصیت انسان و تشویق او به دوری از اعمال ناشایست و ارتکاب گناهی است که باعث پشیمانی و سرزنش نفس می‌شود. (عباس نژاد ۱۳۸۴: ص ۲۶۳)

خداوند در جواب کسانی که فرشتگان را دختران خدا می‌خواندند با این آیه و با کلامی زیبا چنین پاسخ می‌دهد: «أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْحَلِيِّهِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» آیا کسی را که در لابه‌لای زینت‌ها پرورش می‌یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید) (زخرف/۱۸)

کنایه در این آیه شریفه به قصد بلاغت و مبالغه آورده شده است و اگر لفظ «نساء = زنان» را می‌آورد این نکته را نمی‌رساند، (سیوطی ۱۳۶۳ ج ۲: ص ۱۵۷) این کنایه به قصد «تزیین سخن»، آمده است و کنایه از موصوف است؛ و ملاحظه می‌شود که کنایه به صفت و ویژه‌ی زنان یعنی پرورش در ناز و نعمت و زینت کردن اشاره کرده است تا نفی آن با بافت سازگار باشد و مراد از نفی آن (زن بودن) از فرشتگان و دختر خدا بودن است. (الکواز ۱۳۸۶: ص ۳۳۷) در اینجا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آن‌ها دیده می‌شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می‌گیرد مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آن‌ها به زینت‌آلات و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه و جروبحت به خاطر حیا و شرم. هدف بیان این حقیقت است که چگونه شما دختران را فرزند خدا می‌پندارید و پسران را از آن خود می‌شمردید. (مکارم ۱۳۷۱ ج ۲۱: ص ۲۶)

از نظر روان‌شناسی طبیعتاً زن مایل به خودآرایی و خودنمایی است، این حالت روانی محلی را برای بروز خود می‌طلبد که محیط خانواده و فضاهای متناسب با آن، بهترین زمینه‌ی آن است. تجلی این حالت روانی در محیط جامعه و نهادهای اجتماعی دیگر به سلامت روابط انسانی آسیب جدی وارد می‌کند. رعایت نکات اخلاقی و عفت و پاک‌دامنی در زنان از اصول مهم تعالیم اسلام محسوب می‌شود. (عباس نژاد ۱۳۸۴: ص ۲۳۳)

۵. نتیجه:

از رهگذر این پژوهش دریافتیم که قرآن کریم با سبک بیانی منحصر به فرد، در راستای هدفی متعالی که همان هدایت و تربیت و رسیدن به حقیقت است، کوشیده تا از تمام توانمندی‌های شیوه بیان زبان عربی، به صورتی برتر و فراتر از ساختار این زبان بهره‌گیری کند. این کتاب عظیم، آرایه‌های بیانی را با انگیزه‌های گوناگونی به کار بسته و با به‌کارگیری این آرایه‌ها به بیان احوال بهشت و جهنم و نعمت‌ها و نعمت‌های آن، طرح قصه‌های عبرت‌آموز و حتی با پرداختن به خصوصی‌ترین مسائل انسان‌ها با استفاده از اسلوب‌های تشبیه، استعاره و کنایه، مفاهیم و معانی را به صورت اموری محسوس و ملموس مطرح کرده و برای

مخاطب به نمایش گذاشته تا فطرت به خواب رفته‌ی وی را بیدار سازد و به زندگی اش جهت دهد. کارکرد انواع تشبیه در هدایت و تربیت انسان بسامد بیشتری در متن قرآن دارد و آدمی تصاویری را که از این طریق به دست می‌آید بادل و جان خویش لمس می‌کند، خود را با آن همراه و همگام می‌سازد و صحنه‌های مختلف آن را در ذهن خویش تداعی می‌کند. پس از آن استعاره‌های قرآنی است که هدف خداوند در استخدام این شیوه بیان، هدایت نوع بشر و به تعقل و تفکر واداشتن اوست، آن‌هم از طریق عینی سازی معانی ذهنی اخلاق و تربیت که در زمره امور معنوی و ذهنی است و درک آن برای عموم انسان‌ها دشوار است؛ مثل مبادله هدایت با گمراهی که با لفظ خرید و فروش آمده است و در نهایت استفاده از کنایه‌ها که شیوه‌ای دیگر در بیان قرآن و ساخت تصویر است و به شکلی نهانی انسان را در مسیر هدایت الهی قرار می‌دهد. بر همین اساس در پشت آرایه‌های ادبی و تصویر سازی‌های قرآن، چه به صورت تشبیه باشد یا استعاره یا کنایه به شکلی یکسان پیام‌های اخلاقی و تربیتی فراوانی نهفته است که انسان را به سوی زندگی سعادت‌مند رهنمون می‌سازد.

منابع:

- قرآن کریم
- ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی، «لسان العرب»، بیروت، نشر دارصادر، الطبعة الثالثة: ۱۴۱۴ ق
- اسماعیلی، اسماعیل، «تفسیر امثال القرآن»، قم، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، چاپ سوم: ۱۳۷۷ ش
- انوشه، حسن، «فرهنگ‌نامه ادبی فارسی»، تهران، نشر سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول: ۱۳۷۶ ش
- بغدادی، ابن ناویا، «الجمان فی تشبیہات القرآن»، ترجمه سید علی میر لوحی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول: ۱۳۷۴ ش
- بنت الشاطی، عایشه «اعجاز بیانی قرآن»، ترجمه حسین صابری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم: ۱۳۷۶ ش
- ثواقب، جهانبخش، «تمثیلات و تشبیہات قرآن کریم»، قم، نشر حبیب، چاپ اول: ۱۳۸۹ ش
- جرجانی، عبدالقاهر، «دلایل الاعجاز»، ترجمه سید محمد رادمنش، تهران، نشر سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول: ۱۳۸۴ ش
- الجوزیه، ابن قیم، «امثال القرآن الکریم»، دارالمعرفه بیروت: ۱۹۸۱ م
- حسینی همدانی، محمد، «انوار درخشان در تفسیر قرآن»، تهران، ناشر لطفی، چاپ اول: ۱۴۰۴ ق
- حقیقت جو (جناتی)، حسین «چهل مثل از قرآن کریم»، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم: ۱۳۹۰ ش
- الراغب، عبدالسلام احمد، «کارکرد تصویر هنری در قرآن کریم»، ترجمه سید حسین سیدی، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول: ۱۳۸۷ ش
- رضایی اصفهانی، محمدعلی، «تفسیر قرآن مهر»، نشر پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، چاپ اول: ۱۳۸۷ ش
- رمانی، علی بن عیسی، «النکت فی اعجاز القرآن»، چاپ محمد خلف الله، محمد زغلول سلام، دار المعارف مصر، ۱۹۷۶ م
- زمخشری، محمود بن عمر، «الکشاف فی حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل»، لبنان-بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم: ۱۴۰۷ ق

- سید کریمی حسینی، عباس، «تفسیر علین»، قم، نشر اسوه، چاپ اول: ۱۳۸۲ ش
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، «الاتقان فی علوم القرآن»، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول: ۱۳۶۳ ش
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «صور خیال در شعر فارسی»، تهران، انتشارات پژمان، چاپ ششم: ۱۳۷۵ ش
- شمیسا، سیروس، «بیان و معانی»، تهران، انتشارات فردوس، چاپ ششم: ۱۳۷۹ ش
- طالقانی، محمود، «تفسیر پرتوی از قرآن»، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم: ۱۳۶۲ ش
- طباطبایی، محمدحسن، «تفسیر المیزان»، ترجمه محمدباقر موسوی، قم، نشر جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم: ۱۳۷۴ ش
- عباس نژاد، محسن و همکاران، «قرآن، روانشناسی و علوم تربیتی»، مشهد، نشر بنیاد پژوهش‌های قرآن و حوزه، چاپ اول: ۱۳۸۴ ش
- علی الجارم، مصطفی امین، «البلاغه الواضحه»، بیروت، نشر دار الفکر، بی تا
- عمید، حسن، «فرهنگ فارسی عمید»، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش
- قرائتی، محسن، «تفسیر نور»، تهران، نشر مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ اول: ۱۳۸۸ ش
- قطب، سید، «تفسیر فی ظلال القرآن»، نشر دارالشروق لبنان، بیروت: ۱۴۲۵ ق
- ... «التصویر الفنی فی القرآن»، بیروت - لبنان، دارالشروق، چاپ دهم: ۱۹۸۸ م
- ...، «تصویر فنی: نمایش هنری در قرآن»: تهران، ترجمه محمد علی عابدی، نشر انقلاب، بی جا: ۱۳۵۹ ش
- الکوّاز، محمد کریم، «سبک‌شناسی اعجاز بلاغی»، ترجمه حسین سیدی، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول: ۱۳۸۶ ش
- محمدقاسمی، حمید، «جلوه‌هایی از هنر تصویر آفرینی در قرآن»، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول: ۱۳۸۷ ش
- ... «رویارویی صحنه‌ها در قرآن»، قم، انتشارات موسسه بوستان کتاب، چاپ اول: ۱۳۹۰ ش
- المطعنی، عبدالعظیم ابراهیم محمد، «ویژگی‌های بلاغی قرآن»، مترجم سید حسین سیدی، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول: ۱۳۸۸ ش
- معرفت، محمدهادی، «التمهید فی علوم القرآن»، قم، موسسه النشر الاسلامی، چاپ چهارم: ۱۴۱۴ ق
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، «تفسیر نمونه»، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم: ۱۳۷۱ ش
- ...، «مثالهای زیبای قرآن»، قم، انتشارات نسل جوان، چاپ اول: ۱۳۸۲ ش
- نصیری، روح‌الله، مقاله؛ کاربرد کنایه در پرتوآیاتی از قرآن کریم، مجله سراج منیر (دانشگاه علامه طباطبایی) دوره ۵، شماره ۱۴، سال ۱۳۹۳ ش
- الهاشمی، احمد، «ترجمه و شرح جواهر البلاغه»، مترجم حسن عرفان، قم، نشر بلاغت، چاپ دوم: ۱۳۸۱ ش